

اقبال به سفرهای گروهی بیشتر می‌شود؟

بعد از گرانی بنزین، هنوز هیچ طرحی از سوی وزارتخانه گردشگری برای رونق سفرهای داخلی ارائه نشده است



شهرآ را با تأیید این موضوع می گوید: «تا کنون هیچ سهمیه‌ای برای خودروهای در اختیار آژانس‌های مسافرتی در نظر گرفته نشده است. تنها ماشین‌های عمومی که به آژانس‌ها خدمات می دهند سهمیه دارند که آن هم مربوط به خودرو گردشگری است نه آژانس.» با این حساب احتمال افزایش نرخ تورهای گروهی نیز در صورت نبود حمایت وزارت گردشگری چندان دور از ذهن نیست. باید دید در حالی که به اذعان معاون گردشگری کشور، طرح‌های کارت گردشگری و سفر ارزان شکست خورده‌اند، این وزارتخانه راه دیگری برای کمک به رونق سفرهای داخلی دارد یا خیر؟

● با قطع اینترنت، آژانس‌ها نیمه تعطیل شدند

آژانس‌های مسافرتی از جمله صنف‌هایی هستند که امروز بخش اعظم کارهایشان بر مدار اینترنت می چرخد و تعطیلی چند روزه اینترنت کشور خسارت‌های فراوانی را بر این صنف وارد کرد. چنانکه به گفته فرقانی، گرچه هیچ دفتر خدمات مسافرتی به دلیل قطعی اینترنت تعطیل نشد، دفاتر تقریباً نیمه تعطیل بودند و نمی توانستند خدمات چندانی به مشتریان خود ارائه کنند. او می گوید: «قطعی اینترنت خسارت زیادی به دفاتر خدمات مسافرتی وارد کرد و برخی از دفاتر را تا آستانه تعطیلی پیش برد.» قطع ارتباط با تورهای خارجی، نبود امکان صدور درخواست و دریافت ویزا، نبود امکان دریافت وقت سفارت و رزرو هتل و هواپیمای خارجی از جمله خدماتی بود که در روزهای قطع اینترنت معلق شد. به گفته فرقانی با وجود ارسال نامه انجمن صنفی خراسان به مدیر کل مخابرات استان، هیچ گونه پاسخی برای حل این مشکلات دریافت نشده.

آمار عجیب از روستاگردی ایرانی‌ها

کامیوج و بنگلادش ... است و قطعاً برای کشورهای مختلف متفاوت خواهد بود. در ایران نیز با توجه به ارزش کم پول ملی در مقابل دلار نسبت به سایر کشورهای منطقه قطعاً این رقم پایین تر و درآمد حاصله نیز کمتر خواهد بود. از سوی دیگر گردشگران خارجی که به ایران می آیند نیز از کشورهای همسایه اند و بیشتر با هدف زیارت وارد کشور می‌شود که به نسبت گردشگران اروپایی، در سفر کمتر خرج می‌کنند. هرچند که به دلیل نبود حساب‌های اقماری این رقم را نمی‌توان به صورت دقیق در ایران بیان کرد. البته معاون گردشگری کشور نیز بر این موضوع اذعان می‌کند و در این گفت و گو از آغاز دهه گشته‌ای که آمارهای در آینده‌ای نزدیک خبر می‌دهد. حساب‌های اقماری گردشگری که جایگاه گردشگری در اشتغال و درآمدزایی را مشخص می‌کند، نوعی شبکه است که هزینه کرد گردشگران و ارتباط آن با اشتغال را ایجاد خواهد کرد و چون هزینه‌های آن متنوع است باید به حساب‌های ملی وصل شود و در تولید ناخالص ملی و نقش درآمدی که دارد، مشخص باشد. به گفته ولی تیموری: «اکنون تنها راه سامان بخشی به آشفته‌گی‌های بخش آمار و ارقام گردشگری این است که حساب‌ها برآمدهای گردشگری مشخص شود.» البته او در این مصاحبه از زمان دقیق راه اندازی این حساب‌ها خبری نداده است.

آغاز تدوین نقشه راه گردشگری کشور برای افق ده ساله با همکاری مشاوران یونسکو از دوم آذرماه و رونمایی از آن در دهه فجر از دیگر خبرهای خوبی است که تیموری در مصاحبه خود اعلام کرده است. او همچنین از نیاز به ایجاد نظام جامع آموزشی گردشگری و مذاکره با وزارت علوم در این باره خبر داده است.

سیدی| در طول دو سال گذشته، با افزایش نرخ ارز و کاهش در خور توجه سفرهای خارجی، میزان اقبال به سفرهای داخلی افزایش یافت. در این میان وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی نیز با معرفی ظرفیت‌های گردشگری غرب و جنوب کشور، سعی کرد از حجم سفرها به شمال بکاهد و تا حد امکان سفر را در کل کشور توزیع کند که تا حدی نیز موفق بوده است. اما حالا با گرانی بنزین کاهش میزان سفرهای انفرادی داخلی یکی از گزینه‌های محتمل است. در این شرایط آیا حالا سفرهای گروهی می‌تواند جایگزین سفرهای انفرادی شود؟ مجید فرقانی، دبیر انجمن صنفی دفاتر خدمات مسافرتی استان در پاسخ به این پرسش می‌گوید: «در قالب توریک و روی کاغذ قاعدتاً باید کمک کند که مردم از وسایل شخصی کمتر استفاده کنند و به تور گروهی روی بیاورند. اما با توجه به اینکه اکنون در فصل غیرپیک قرار داریم، نمی‌توانیم برآورد دقیقی از تأثیر این موضوع در سلیقه سفر مردم ارائه دهیم. در زمان پیک ممکن است بیشتر مشخص شود.» قطعاً سفرهای گروهی، به دلیل همراه بودن راهنما، نه تنها از میزان آسیب به محیط زیست می‌کاهد که خطرات جانی سفر را نیز کاهش می‌دهد. اما باید دید وزارت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری برنامه‌ای برای تشویق مردم به این نوع سفرها دارد؟ در روزهایی که گذشت گرچه نامه‌ای از سوی این وزارتخانه به وزارت برای در نظر گرفتن سهمیه بنزین سفر ارسال شد که آن هم بیشتر برای خودروهای شخصی بود، تدبیر دیگری اندیشیده نشده، یا دست کم خبری در این باره اعلام نشده است. دبیر انجمن صنفی خدمات مسافرتی استان نیز در گفت و گو با

شهرآ را

روزنامه شهرآر ویز

شنبه ۲۲ آذر ۱۳۹۸ ۲۲ شهریور ۱۳۹۸ شماره ۲۹۷۷

۱۱

رنگ زعفرانی



عکس: سعید گل‌آشتیاری

ما همه شادی ز رنگ زعفرانی یافتیم

روایتی از بازار گل زعفران تربت حیدریه و تماشای انبوه فروشنده‌ها و خریدارانی که عطر و طعم زعفران آن‌ها را به اینجا کشانده است

تک و توک بچه‌هایی که دست به دست پدر و مادرشان پا به اینجا گذاشته‌اند له می‌شود. شاید اگر هر جای دیگر دنیا از چنین خاکی چنین محصولی را می‌گرفتند، دو جفت از ده‌ها هم می‌گذاشتند فقط محض نگهدانی از این کنج‌ها ولی خب تماشای این بازار با شکل و شمایلش خیلی خوب ششیر فهمانی می‌کند که اینجا از این خبرها نیست. با تمام این تفاسیر بازار گل زعفران تربت حیدریه ظر فیتی در استان خراسان رضوی است که می‌تواند بار گردشگری این استان را یک‌تکه به دوش کشد.



بلند و غراتر از قبل می‌گوید: «کروسیین. به جز این، پیکروکروسیین و ساfranال هم رنگدانه‌های دیگشن.» اسم این دو نارنگدانه دیگر را شمرده‌تر و باطمینانه خاصی می‌گوید که همان مرتبه‌اول متوجه شوم و بعد، دوباره نطقش را ادامه می‌دهد: «کروسیین عامل رنگ زعفرونه و ساfranال عامل عطرش. زعفرون رو باید درست چید، پاک و بعد هم خشک کرد. اینجوری زعفرون با کیفیت‌تر و مرغوب‌تره. اگه یکی دو روز بمونه عیارش میاد پایین. اینم یادت باشه که اقلیم خیلی روی این فاکتور تأثیر می‌گذاره. تربت حیدریه و زاوه بالاترین مقدار کروسیین رو تو تمام خراسان داره. تربت فقط ۳۰ هزار هکتار زمین زیر کشت زعفرون داره.» حالا همین‌طور که زل زده به گل زعفران توی دستش، می‌گوید: «اینجوری نگاش نکن! کلی خاصیت داره. یه ضد سرطان قویه. شادی بخشه. نشاط‌آور.» یک کم بریز تو چای‌ات دم کن بخور یه‌بندمی‌خندی» این‌ها را می‌گوید و خودش بنا را می‌گذارد به خندیدن و ادامه می‌دهد: «تازه همش این نیس که چین وژاین برای مواد آرایشی هم‌آزش استفاده می‌کنن. براماسک زیبایی، مئلا پوست و لطیف می‌کنه. تازه‌ا: گلبر گای زعفرون هم برای مصارف رنگرزی و کلی کارای دیگه استفاده می‌شه.»

● زعفران تربت حرف اول را در دنیا می‌زند

حالا کلی آدم دورمان جمع شده‌اند که ببینند و بشنوند اینجا چه خبر است. مشخص است حس آدم‌هایی بهش دست داده که مثلاً پشت یک تربیون ایستاده‌اند و دارند برای کلی آدم نطق می‌کنند: «هی دونی همین زعفرون می‌تونه جقد توی تربت کار آفرینی کنه؟ الانم کرده‌ها. همین کارخونه زعفرون تربت دست و بال کلی آدم رو اینجانبند کرده. مگه‌الکیه؟ زعفرون تربت حرف‌اول رو می‌زنه، هم تو ایران هم تو دنیا.» شور و هیجانش به آدم‌های اطراف هم منتقل شده. این را می‌توانم خیلی خوب از سر تکان دادن هایشان بفهمم. حالا مرد دیگری که به گمانم یکی دیگر از فروشنده‌های همان اطراف است سر حرف را می‌گیرد و با حالتی بین افسوس و حسرت می‌گوید: «ولی حیف که همیشه به جای کار می‌لنگد. ۲۰ سال پیش که مسئولان اومدن پیاز خام زعفرون رو جایگزین کشت خشخاش به افغانستان فرستادن باید فکر این روزا رو هم میکردن که حالا افغانستان با زعفرون خودمون بشه رقیب خودمون. حالا میان تو بازار جهانی میگن اینا زعفرون خودمونه، مام هیچ دلیلی نداریم که بگیم نه، اینجوری نیس. دیگه کیه که ندونه به خاطر تحریم‌ها جقد از بازارمون رواز دست دادیم. خام‌فروشی هم واقعا داره همه رو اذیت می‌کنه. از این خام‌فروشی‌ها سودی عاید کشاورز نمی‌شه. این وسط فقط اون دلالای بین‌المللی هستن که دارن سود می‌کنن.» تازه سر درد دل هایشان باز شده است. مطمئنم اگر بایستم تا صبح علی‌الطول حرف برای گفتن دارند و حتی اگر قلم و کاغذی هم دم دستشان باشد فرمول‌های شیمیایی رنگدانه‌ها و نام علمی و خانواده آن را هم برابم می‌نوشتند. آرام آرام خودم را از جمعشان می‌کشم کنار و می‌روم که از بازار برنم بیرون. بساط باقلافروشی گوشه محوطه اما چشمم را می‌گیرد: نوستالژیک‌ترین صحنه‌ای که می‌توان اینجا توی بازار دید، آن هم دقیقاً با همان شکل و شمایل خاطره‌انگیز دهه شصتی.

«گرچه رنگ‌آمالشان از غم‌شود چون زعفران ما همه شادی ز رنگ زعفرانی یافتیم، طوابعوی گرهانی

سبدهای گلابی و بسته‌های شنبليله را می‌فروشند. ندارد. انگار شهر را افرق کرده‌اند و بعد این تکه بزرگ را با اتاقک‌هایی به قسمت‌های کوچک‌تری تقسیم کرده‌اند و حالا هر کدام از این اتاقک‌ها تحت اختیار یکی دو تا از فروشنده‌هاست تا هر چه گل دارند بریزند همان‌جا روی زمین و جلوی پای مشتری‌ها. از دور که نگاه کنی یک سالن بی‌در و پیکر را می‌بینی که شگفتش آسمان است و کوه‌ها و کپه‌های ارغوانی رنگ زعفران قدم به قدم جا خوش کرده‌اند، که احتمالاً خیلی‌هایش توی همین قدم زدن‌ها و این طرف و آن طرف رفتن‌های امثال من و



دوروزه‌ا‌ش را بفروشد و یک نفر دیگر «بدو بدو» راه انداخته که «الا و بالا که تخرین ضرر می‌کنین» و دیگری هم‌زمان که دارد از تله حلقش فریاد می‌زند «ز زعفرون درجه یک دارم»، دست هایش را هم با تمام قدرت به هم می‌گوید که شاید توجه دو سه نفری را بیشتر جلب کند. انگار وسط یک معرکه عجیب و غریب ایستاده‌ای و هر کدام از این فروشنده‌ها معرکه‌گیری هستند که باید کلی همت کنند که مبادا از دیگری عقب بمانند و این وسط، آن کسی برنده است که بیشتر از بقیه بتواند تبلیغ کند. همه سرشان به کار خودشان گرم است اما هم‌زمان دارند یک کار واحد را انجام می‌دهند. فقط کافی است از جلوی اتاقک‌ها و بساط زعفران‌شان رد بشوی، حتی اگر سرت را بالا نیاوری و مثل گردن شکسته‌ها فقط از مقابلشان عبور کنی، باز هم خطاب قرار می‌دهند که: «زعفران می‌خوای خانم؟ گل می‌خوای خانم؟». دوست دارم عطر دلچسب زعفران را یکشم توی ریه‌هایم. همین‌طور که کلاه کاپشنم را کشیده‌ام روی سرم، به گشت و گذار توی بازار ادامه می‌دهم و خیلی تصادفی تصمیم می‌گیرم روبه‌روی کپه زعفرانی که سر راهم سبز می‌شود بایستم. فروشنده‌اش همان‌جا بالای سر گل‌هایش ایستاده و در حالی که دست به جیب، این پا و آن پا می‌کند که سسرهای کمتری به جانش برود می‌پرسد: «گل می‌خوای خانم؟» این مرتبه سسر صحبت را می‌گیرم و از قیمتش می‌پرسم، می‌گوید: «۱۲۰۰ مال امروزه‌ها. نگا کن چقدر تر و تازس.» جالب است که در همین یک وجب جا گل از ۶۰ تومان تا ۱۷۰ تومان پیدا می‌شود. درباره این تفاوت قیمت می‌پرسم و می‌گوید: «خب اون گرونا تازه‌ترن، صبح چیدن و الانم آوردن می‌فروشن. ولی قدیمی‌ها رو هم که نمی‌تونیم بریزیم بیرون. بالاخره باید بفروشیمشون. حالا یک کم از رزون‌تر.» خم می‌شوم روی کپه گل‌های مقابلم. دست‌هایم را از جیب کاپشنم در می‌آورم بیرون و فرو می‌کنم داخل کوه گل‌های روی زمین. لطافت و خنکی خفیفش می‌دود زیر پوستم و دست‌هایم را قلقلک می‌دهد. حالا، جفت دست‌هایم را از گل پر می‌کنم، می‌آورم بالا و می‌گیرم مقابل صورتم. عطرش آدم را مست می‌کند. ناخودآگاه خنده‌ام می‌گیرد. فکر می‌کنم اگر یکی دو ساعت دیگر توی بازار پر سرسه برنم احتمالاً این خلسه‌ش نشاط‌آور به حدی می‌رسد که می‌توانم یکی دو تا شعر هم لایه لای زعفران‌ها بسرایم.

● چای زعفرونی بخور همیشه می‌خندی

این وسط با بعضی هایشان که هم‌کلام می‌شوی، کاملاً مشخص است که زعفران شناس هستند. نه اینکه فقط بفروشند، برای خودشان یک‌پا متخصص و کارشناس هستند. هم از زیر و بم بازار برایت می‌گویند، هم از خاصیت ضد سرطان بودن آن و هم از اصل و اصالت یک زعفران مرغوب. کمی که می‌روم جلوتر یکی از همین آدم‌ها به پستم می‌خورد. یک دانه گل را از روی انبوه گل‌های جلوی پایش برمی‌دارد و جوری که انگار تا به حال زعفران را از نزدیک ندیده‌ام، می‌گیرد مقابلم و می‌گوید: «نگاه کن! بیشتر مواد مؤثر زعفرون داخل همین قرمزهاست. این زرداشو می‌بینی؟ بعضیا از اینام استفاده می‌کنن. خیلی از کشواری اروپایی دنبال اینان. برا زعفرون‌ای پودری یا فافرآورده‌های دیگه هم‌آزشون استفاده میشه. مثل طلا که عیار داره، زعفرون هم عیار داره. بیشترین خاصیت زعفرون به خاطر رنگدانه کروسیینشه.» می‌پرسم: «چی چی سین؟»

محبوبه عظیم زاده‌ا به هوای دیدن طلای سرخ خراسان بار و بندیل بستیم و ۶۰-۱۵۰ کیلومتر را از مشهد تا تربت حیدریه گز کردیم. آخر تربت است و بازار گلش. کافی است از اولین نفری که سر راهت سبز می‌شود بپرسی بازار گل تربت کجاست، آن‌قدر سریع آدرسش را می‌گذاری کف دستت که گویی نشانی خانه‌اش را می‌دهد. این طلایی که می‌گویند را البته در جایی شبیه به یک نمایشگاه مجلل و در شان و شوکت زعفران نمی‌فروشند. به محض ورود خیلی خوب ملتفت می‌شویس که اینجا چندان تفاوتی با بازار میوه و تره‌بار که



● بپا نفق‌ی نشی!

از غروب آفتاب گذشته و هوا کاملاً تاریک شده. حسایی شلوغ است و هر چه بیشتر می‌گذرد شلوغ‌تر هم می‌شود. فروشنده و خریدار و کلی آدم کوچک و بزرگ دیگر، در بازار می‌چرخند. انگار یک عده فقط محض تفریح کردن و اینکه ببینند و بدانند بازار گل زعفران قیقا چه جایی است عزم آمدن به اینجا را کرده‌اند. بعضی از فروشنده‌ها یکی دو تا میز و صندلی چوبی کوچک و زهوار در رفته را هم گذاشته‌اند کنج همان اتاق‌های فسقلی‌شان، با یک فلاسک و یکی دو تا استکان روی آن تا هر موقع از ایستادن و داد و هوار برای فروش گل هایشان خسته شدند، بنشینند پشت آن تا یک چای داغ بنزند بر بدن. تک و توک هم پیدا می‌شوند کسانی که این وسط بساط قلیان را ردیف کرده‌اند و همین‌طور که لم داده‌اند به پشتی‌صندلی، دارند دود غلیظش را از توی حلقشان می‌دهند بیرون. دارم به دودهای غلیظی که از حلق یکی از مردها بیرون می‌آید زل می‌زنم که یکهو یک نفر بیخ گوشم داد می‌زند: «بپا نفق‌ی نشی!» سرم را که می‌چرخانم، دو تا مرد را با شانه‌های پت و پهن می‌بینم که با دو تا کیسه پر گل روی شانه‌شان و در حالی که گردنشان به یک طرف خم شده، با تمام سرعت سمت من می‌آیند. رنگ گل‌ها از داخل کیسه معلوم است. دو سه قدم بیشتر با من فاصله ندارند. سرم را به طرفه‌العینی می‌زدم و چند قدم می‌کشم عقب. از این شوک آنی که خلاص می‌شوم، رو می‌کنم به همان مردی که مثلاً می‌خواست به من هشدار بدهد. می‌پرسم: «حالا چرا نفق‌ی؟» می‌خندد و می‌گوید: «یعنی برو کنار دیگه!» حسایی سرکیف است. احتمالاً کار همین گرده‌های زعفرانی است که توی هوا پخش و پلا شده‌است. چشمم دنبال کیسه‌هاست. جلوی اتاقک که می‌رسند کیسه‌ها را از روی کولشان می‌اندازند پایین، گره‌های سرش را با چنگ و دندان باز می‌کنند، با دو تا دست می‌برند بالا و برمی‌گرداندنش روی زمین و حالا باران گل‌های زعفران است که از آسمان می‌ریزد روی زمین. روی پاهایم پر شده است از گل‌های ارغوانی رنگ. تربت حیدریه عطر و رنگ آن قدر وسوسه‌کننده است که هوس می‌کنم شیرجه برنم توی گل‌ها، رویشان دراز بکشم و زل بزنم به آسمان پر ستاره بالای سرم. آرام و با احتیاط پاهایم را بلند می‌کنم و می‌تکانم. با احتیاط عقبکی می‌روم که مبادا گل‌های گران‌بهای را که تک و توک به کنار گوشه‌ها پرت شده‌اند، لگد کنم. خودشان که به عقب گام برمی‌دارند می‌بینم که چند دانه از گل‌ها زیر پایشان می‌رود و له می‌شود.

● گل می‌خوای خانم؟

بر خلاف لطافت گل‌های زعفران و ظرافتی که باید موقع پاک کردنشان خرج کنی، (این کار را بیشتر خانم‌ها انجام می‌دهند مخصوصاً وقتی پای پاک کردن برای کارخانه‌ها و برندهای معروف به میان می‌آید)، اینجا یی که دارند آن‌ها را خرید و فروش می‌کنند حسایی جو زمخت و زیر و حتی مردانه‌ای دارد. یعنی اگر یک دقیقه بروی وسط بازار بایستی و چشم و گوشت را تیز کنی تا ببینی اوضاع از چه قرار است، بیشترین چیزی که نصیبت می‌شود داد و فریاد مردهایی است که توی هوا پخش می‌شود. یک نفر می‌خواهد «گل